

چند چیز است  
که وضعیت  
زوال سیاسی  
را به عنوان یک  
واقعیت محتمل با  
ضریب مشخص،  
بغرنج‌تر می‌کند:  
نخست، انکار  
صورت مسئله و به  
رسمیت نشناختن  
این واقعیت و  
در تلاش نبودن  
برای پاسخ‌گویی  
و چاره‌جویی  
درباره آن است؛  
دوم اینکه،  
روند‌های سیاسی  
نشان‌دهنده آن‌اند  
که تدابیر احتمالی  
برای حل این دست  
مسائل یا نادرست  
بوده یا ناپسند  
هستند و به جایی  
دلگرم‌کننده  
نرسیده‌اند؛ سوم  
آنکه، سودای تغییر  
و تحول در سیاست  
و حکمرانی کشور به  
هر نحوی سرکوب  
یا دست‌کم گرفته  
شود.

یک وجه دیگر از نسبت زمان با این مقوله آن است که برای گریز از زوال یا مهارش، برای همیشه زمان نداریم، بلکه باید زمان بهینه این کار را دریافت و در کوتاه‌ترین فاصله به آن پرداخت. از سوی دیگر، می‌توان زوال یک چیز را در رقابت با دیگر چیزها در نظر گرفت که جایگاه پیشین و برتر خود را از دست داده است. در این متن، منظور از زوال سیاسی، کاهش قدرت و رو به ضعف نهادن چیزهایی در هر سه ساحت نظریه سیاسی، نظام سیاسی و دستگاه حکمرانی در طول زمان و در مقایسه با دیگران است؛ هرچند به حد ناپودی و نیستی نرسیده باشد یا هرگز نرسد.

۲. برخی نظریه‌ها کفایت لازم برای تأسیس یک نظام سیاسی بر پایه خود را ندارند؛ اما هر نظام سیاسی باید مبتنی بر یک نظریه سیاسی یا مجموعه‌ای منسجم و معنادار از گزاره‌های نظری درباره سیاست باشد. منظور از نظام سیاسی طرح مبسوطی از مبانی و نسبت‌های امر سیاسی بین حکومت و مردم است که به طور مشروع یا مقبول به روابط آن‌ها شکل می‌دهد؛ تکلیف نهادها، کنشگران، سنجه‌ها، هنجارها، کارویژه‌ها، مرزهای قدرت و مانند این‌ها در نظام سیاسی تعیین می‌شود؛ همچنان که روش‌های کلان تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری، اجرا، ارزیابی و نظایر این را معلوم می‌کند و در مجموع موجب سامان‌دهی زیست عمومی از طریق جریان قدرت در یک جامعه می‌شود.

۳. هر نظام سیاسی در طول زمان شیوه‌هایی از کشورداری را ارائه می‌دهد که در کارنامه آن ثبت می‌شود و نظام حکمرانی آن را می‌سازد. البته بخش‌هایی از الگوی کشورداری به صورت آگاهانه و بخش‌هایی نیمه‌آگاهانه یا حتی ناآگاهانه شکل می‌گیرند؛ چنان‌که بخش‌هایی از آن سخت و ثابت و بخش‌هایی دیگر نرم و متغیر هستند یا در طول زمان به حالتی دیگر تغییر شکل می‌دهند. ممکن است بتوان ذیل یک نظام سیاسی، در شیوه حکمرانی تجدید نظر و آن را متحول کرد، هرچند این کاری بسیار دشوار است. این دو اگرچه ماهیت متفاوتی دارند، به شدت به هم وابسته‌اند.

۴. نظام سیاسی چه خودکامانه باشد و چه مردم‌سالارانه، به مشروعیت تأسیسی و مستمر نیاز دارد که به‌ویژه این دومی یعنی مشروعیت استمراری آن، در گرو عملکرد نظام حکمرانی آن است. در اینجا نیز شاخص اصلی، «کارآمدی» است. چون فلسفه تأسیس و تداوم یک نظام سیاسی، اداره خوب یا بهتر امر عمومی و زیست جمعی است. به این ترتیب، هنگام ناکارآمدی، نظام سیاسی حتی اگر مشروعیت تأسیسی داشته باشد، دچار آسیب و شکنندگی می‌شود. در طرف مقابل، کارآمدی نظام حکمرانی، برخی نبوده‌ها و کمبودهای نظام سیاسی و حتی نظریه سیاسی را کم‌وبیش می‌پوشاند و آن را برای مردم قابل قبول نمایش می‌دهد.